



# دین و سکولاریزاسیون

پرداختی مقدماتی از منظر غربی - مسیحی

## نوشته هاینس کلوته

### ترجمه محمدعلی شعاعی

این یادداشت متضمن وصفی است روشن و منظم از سکولاریسم که در آن کمتر به شأن ایدئولوژیک اعتنا شده و شاید مقدمه مناسبی برای ورود در بحث‌های دیگر باشد.

### طبیعت سکولاریزاسیون

سکولاریزاسیون را می‌توان از راه‌های مختلفی شناخت. در کنفرانسی که اخیراً تحت عنوان «اروپا و فرهنگ اسلامی» تشکیل شده بود چنین گفته شد که مسلمانان نمی‌توانند «تدین سکولار» اروپا را درک کنند. در نشست دیگری اظهار شد که تفکر سکولار و کثرت‌گرایی مذهبی را مسلمانان در حکم «سقوط بشر» و فساد می‌دانند. سکولاریزاسیون با بی‌ریشگی و نسبت‌گرایی برابر است.<sup>۱</sup>

ولی تفاوت در برداشت نه تنها بین مسلمانان و مسیحیان وجود دارد بلکه درون این گروه‌ها نیز به چشم می‌خورد. از سوی دیگر عصر احیاگری دینی و محصول آن، یعنی سکولاریزاسیون، بخصوص در جهان غرب، به عنوان منبع شر، ضد اخلاق و انحراف شناخته می‌شود. گاهی نیز این راهی است که مسلمانان برای ارائه تصویر چهره منفی از غرب بکار می‌برند. در عین حال می‌توان مسلمانانی را یافت که به صورت پراکنده در تلاش برای دستیابی به سکولاریزاسیون هستند و اعلام می‌دارند که تنها علت زندگی آزادانه مسلمانان در غرب سکولاریزاسیون است و این آزادی در برخی از موارد در غرب بیشتر از کشورهای مسلمان حس می‌شود. بنا به اظهار شورای اسلامی آلمان:

مسلمانان در انجمن‌ها، احزاب و مجالس قانونگذاری شرکت خواهند کرد. فقط یک دولت سکولار و نه حکومت مبتنی بر محور دین (در این صورت یک کشور مسیحی) بهترین شرایط را فراهم می‌آورد. اسلام به صورت «پراکنده» همان قدر احتیاج به حکومت

سکولار، دموکراسی و حقوق بشر دارد که نیازمند هوا برای تنفس است.<sup>۲</sup>

برای دستیابی به زمینه‌های مشترک گفتگو، باید توجه کنیم که معمولاً دو چیز با هم تداخل پیدا می‌کنند: موضوعی که بیشتر مادی است با روندی از دیدگاهها مواجه می‌شود، که البته باید هر دو جریان مورد بررسی قرار گرفته و جداگانه ارزیابی شوند.

۱. از اواسط قرن هفدهم، سکولاریزاسیون موقعیت اقتصادی کلیساهای اروپایی را تضعیف کرد و اموال و املاک آنها را در اختیار حکومت قرار داد و یا به قولی دیگر «سکولاریزه» شد.<sup>۳</sup> و در واقع از کلیسا سلب مالکیت گردید. در اوایل قرن نوزدهم، طی آنچه که به اصطلاح سکولاریزاسیون نامیده می‌شد، کلیسای رومن کاتولیک آلمان چهار سراسقف‌گری، هجده اسقف‌گری و حدود سیصد دیر و صومعه (بامساحتی برابر با هفتاد هزار کیلومتر مربع) را از دست داد و کلیساهای پروتستان یک سوم آن را از دست دادند. بدین ترتیب قدرت سیاسی روحانیت مسیحی تخریب شد و سرمایه‌های فرهنگی نیز به همین ترتیب از بین رفتند. در سایر کشورهای اروپایی نیز روند مشابهی مشاهده می‌شود. (به عنوان مثال، طی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹).

نویسنده مسلمان بسام طیبی، که در آلمان به تدریس مشغول است، در باره این بخش از تاریخ اروپا چنین اظهار نظر می‌کند که این روند در جهان اسلام نیز تأثیر گذاشته است:

در تاریخ معاصر اروپا، قرارداد صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ به عنوان سقوط نظام الهی و ظهور نظام نوین بین‌المللی متشکل از کشورهای مستقل شناخته می‌شود. در این دوره نظام مزبور سرانجام به اروپا منحصر می‌شد ولی پس از خاتمه انقلاب فرانسه، حاکمیت ملی به عنوان لوازم قانونی حکومت‌هایی شناخته شد که در نظام مزبور مشارکت داشتند. سیصد سال پیش از صلح وستفاليا، اروپایی‌ها این نظام حکومتی را، با حفظ استقلال داخلی و خارجی، به سایر نقاط جهان تحمیل کردند و بخش مسلمان‌نشینی نیز شامل این تحول گردید. البته کشور - ملت‌های جدید در جهان اسلام، همراه با سایر کشورهای به اصطلاح جهان سوم، به دلیل اینکه جوهر یک کشور-

### از اواسط قرن هفدهم

سکولاریزاسیون موقعیت اقتصادی کلیساهای اروپایی را تضعیف کرد  
و اموال و املاک آنها را در اختیار حکومت قرار داد

## بنا به نظر فریدهلم باتنر در اروپا سکولاریزاسیون به عنوان روندی تاریخی است که در عصر احیاءگری دینی آغاز گردید

هدیه‌ای الهی است و به معنی احیاء کامل دنیا به‌شمار می‌رود. مؤمنین باید بر اساس قوانین سلطنت الهی عمل کنند، ولی برای دستیابی به آن قولی به‌ایشان داده نشده است.

از دیدگاه حضرت مسیح بین سلطنت الهی و هر سلطنت دیگری تفاوت هست. وی می‌گفت: «سلطنت من این جهانی نیست» (یحیی ۱۸:۳۶) و «کار امپراطور را به امپراطور واگذار و کار خدا را به خدا». (مارک ۱۲:۱۷)

این عقاید، جامعه مسیحی را به عنوان یک اقلیت و در زمان حکومت ژم باستان به عنوان یک اقلیت تحت ستم نگهداشت و تا زمان صدور فرمان میلان در سال ۳۱۳ رابطه‌ای بین کلیسا و قدرت‌های سیاسی وجود نداشت. فقط در اواخر قرن چهارم شاهد شکل‌گیری کلیسای امپراطوری یا کلیسای نهادینه شده هستیم. از این دوره به بعد دین مسیحیت به‌عنوان دین حکومتی شناخته شد و به مرور زمان کلیسا به تشکیلاتی مشابه دولت تبدیل شد. قدرت آن فزونی یافت، به‌حدی که بین کلیسا و حکومت درگیری پدید آمد.

گاه دولت بر کلیسا حکومت می‌کرد و گاه نماینده دولت ناچار بود تا اطاعت خود را نسبت به کلیسا نشان دهد. به عنوان مثال می‌توان به اقدامی که به‌هنگام زیارت هنری چهارم (جرج کبیر) از کانوسا در سال ۱۰۷۷ اتفاق افتاد اشاره کرد. قدرت کلیسا نه تنها در امور سیاسی بلکه در کلیه شئون زندگی نفوذ داشت. کار علمی فقط به‌شرطی امکان‌پذیر بود که در چهارچوب تعالیم کلیسا قرار گیرد. کلیه دستاوردهای علمی و فکری باید در خدمت الهیات می‌بود و الهیات مادر کلیه علوم به‌شمار می‌رفت.

### ساختارها و دگم‌ها

برای بررسی سکولاریزاسیون توجه به این زمینه ضروری است. باید این موضوع را در فکر خود مجسم کنیم که قدرت کلیسای غربی قرون وسطی قدرت افراد نبود، بلکه قدرت دگم‌ها و نظام دگماتیک به‌شمار می‌رفت. به همین دلیل سکولاریزاسیون نه تنها سلسله مراتب را در نظر داشت بلکه در قدرت اعتقادات مبتنی بر دگم‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. تأکید بر این نکته که دگم‌ها نباید در علم دخالت کنند امکان دستاوردهای جدیدی را در این زمینه فراهم آورد.

ملت واقعی را ندارند، کشور - ملت واقعی محسوب نمی‌شوند.

۲. کلیسا، علاوه بر املاک، نفوذ خود را در عرصه سیاسی و فرهنگی نیز از دست داد. ویژگی دینی اصول اخلاقی که مبنای اولیه آن بر دین گذاشته شده بود از بین رفت و «دنایی» و سکولارگریدید. این امر منجر به درک تازه‌ای از سیاست و سایر زمینه‌ها شد و روند اجتماعی و اقتصادی ناشی از صنعتی‌شدن موجب پیشرفت سکولاریزاسیون گردید. اتحاد سنتی زندگی و کار رو به زوال گذاشت و از هم گسست.

گروه‌های اجتماعی ابتدایی مانند خانواده و همسایگان، که نقاط ارتباط با کلیسا محسوب می‌شدند بی‌اهمیت گردیدند. بیدیهی است زمانی این امر روی می‌داد که کلیسا در موضع ضعف باشد. بنابراین سکولاریزاسیون محصول کلیسای در رأس قدرت نیست، بلکه نشانه‌ای از یک عقب‌نشینی است. به همین دلیل است که کلیساها مدت‌های طولانی در مقابل نتایج این روند مقاومت کردند.

برای درک روند تحولاتی که تا این نقطه اتفاق افتاده است ناچار باید به آغاز برگردیم. در زمان حضرت مسیح که تبلیغ و تعلیم آغاز شد، مسیحیت بر سر قدرت نبود. جامعه مسیحی خود را حامل پیامی می‌دانست که به مسیح رسیده و هر مسیحی موظف به ترویج آن است. در این پیام که توسط مسیح ارائه شده سلطنت خداوند یک امپراطوری سیاسی شناخته نمی‌شود، بلکه در عین حالی که یک واقعیت پویاست، نهفته می‌باشد. برای تشریح این امر حضرت مسیح از یک دانه مثال می‌زند که در نهان رشد می‌کند.

مسیح گفت: «سلطنت خدا مانند آن است که فردی دانه را در زمینی می‌کارد و شب‌ها و روزها خفته و بیدار خواهد شد، و دانه خواهد شکافت و رشد خواهد کرد. ... وی نمی‌داند که این اتفاق چگونه به وقوع می‌پیوندد. زمینی، به ترتیب، نخست ساقه، سپس سر، سپس دانه کامل را بر سر آن خواهد رویاند. ولی هنگامی که دانه رسید، وی یکباره داس در دست می‌گیرد، زیرا که خرمن حاضر است». (مارک ۲۹ - ۲۶: ۴)

سلطنت الهی به معنی نظامی سیاسی - ملی اجتماعی نیست، بلکه چیزی کاملاً متفاوت است و فقط توسط خداوند قابل پیاده شدن است. سلطنت خدا

بنا به نظر فریدهلم باتنر، در اروپا سکولاریزاسیون به عنوان روندی تاریخی است که در عصر احیای دینی آغاز گردید و طی آن زمینه‌های بیشتر و بیشتری از معیارهای صرفاً مبتنی بر مذهب دور شدند: جدایی تخت از محراب، علم بدون توجه به دگم‌های روحانی، کلیسایی، و گرایش در جهت پایه‌گذاری همه چیز اعم از سیاست، علم و فرهنگ بر مبنای روش‌های انسانی، دنیوی و جهانی پدید آمد. برای اغلب افسراد، سکولاریزاسیون چهارچوبی برای پیشرفت و نیاز تاریخی برای توسعه است. فلاسفه، الهیات را به انسان‌شناسی تقلیل دادند (فورباخ). دین ویژگی خود را به عنوان تنها راه فهمیدن از دست داد.

دین به‌طور کلی و ایمان مسیحی به‌طور خاص، دیگر معیار به حساب نمی‌آمد و جای آن را تفکر عقلانی گرفته بود که نظام‌های کثرت‌انگار مذهبی را پایه گذاشت.

شاید برای مسلمانان عجیب به نظر برسد. شاید دستاوردهای واقعی احیای دینی اروپایی و رواج سکولاریسم، یعنی غیرسکولاریزه کردن کلیسا و غیر «روحانی»<sup>\*</sup> کردن قدرت‌های سیاسی، هیچ ارتباطی با اسلام نداشته باشد. و شاید بتوان گفت که دوگانگی عرصه‌های روحانیت یا مذهب یا عرصه سکولار جزء ویژگی‌های اروپا به شمار می‌آید و ربطی به اسلام ندارد. معادل اسلامی «کلیسا» در اسلام موجود نیست، در نتیجه در اسلام چیزی برای «سکولاریزه شدن» وجود ندارد. امروزه مسلمانان خطری را که از سوی غرب متوجه

قدرت کلیسای غربی قرون وسطی  
قدرت افراد نبود بلکه قدرت دگم‌ها  
و نظام دگماتیک به شمار می‌رفت



آن‌هاست نه در سکولاریسم، به عنوان معارضة با مسائل مقدّس یا مذهبی و نه در علم، صنعتی‌شدن، مهندسی یا تکنولوژی، بلکه در ارزش‌های غیر اسلامی که با آنها همراه است، یعنی کثرت‌انگاری می‌دانند و نسبت به جامعه غربی بدبین هستند.<sup>۸</sup>

لکن تمام این عناصر به همدیگر وابسته‌اند. رهایی از آثار دین را نمی‌توان فقط به بخش‌هایی از تفکر، رفتار و عمل انسانی محدود نمود. بنابراین ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی نیز لاجرم مورد بازنگری قرار می‌گیرند.

باید تأکید نمود که سکولاریزاسیون هر دو طرف را تحت تأثیر قرار داد: کلیساهای اروپای غربی نفوذ و قدرت سکولار خود را از دست دادند و به امور مذهبی یعنی کشیشی، خدمات عبادی و از این قبیل محدود شدند؛ در همین زمان، حکومت و قدرت‌های سیاسی چهره دینی خود را از دست دادند و ناچار بدون استفاده از تقدیسات کلیسایی بکار پرداختند. ولی سکولاریزاسیون تنها رابطه بین کلیسا و حکومت نیست بلکه روند تفکیک اصول انسانی، نظام اجتماعی، انتظارات اخلاقی و دستاوردهای فرهنگی از زمینه‌های مذهبی به عنوان مبدأ آن‌هاست. سکولاریزاسیون روندی است که در آن تمام این عناصر به امور کاملاً دنیایی تبدیل می‌شوند.

دوران احیاءگرمی به پذیرش گسترده رابطه بین منطق و وجدان تبدیل گردید و شعار انقلاب فرانسه، «آزادی، برابری و برادری» به‌طور وسیعی رواج یافت.

محوری‌ترین موضوع سکولاریزاسیون مسئله آزادی و حدود آن بود.<sup>۹</sup> قبلاً در اوایل قرن شانزدهم مارتین لوتر در *Von der Freiheit eines christenmenschen* (۱۵۲۰) نوشته بود: «یک مسیحی به‌تنهایی در رأس همه چیز قرار دارد و در عین حال خادم هر چیز است». هر چند که این

## سکولاریزاسیون از تحسین کردن انسان

به عنوان خدا و یا موجودی معصوم پرهیز می‌کند و به محدودیت‌های عقلانیت بشری توجه دارد

امر قبل از آغاز جدّی سکولاریزاسیون بود، ولی یکی از ریشه‌های آن به‌شمار می‌رود. لوتر با تعالیم کلیسای زمان خود موافق نبود. وی با آزادی متون مقدّس را به‌نبو نوینی تفسیر می‌کرد، ولی در چهارچوب عقاید مسیحی محدود بود. در مراحل بعدی این مشکل پدید آمد که آیا آزادی در چهارچوب سکولاریزه شده، زمینه‌های مذهبی خود را حفظ می‌کند و یا آن را از دست می‌دهد و حتی به ضد آن تبدیل می‌شود. در این مرحله مسئله مدارا (تحمّل) مطرح شد.

سکولاریزاسیون به معنی کفر نیست. ولی کثرت در دیدگاه‌ها را می‌پذیرد. طبقات سکولاریزاسیون را می‌توان عقلانیت، تفکر انتقادی، ثبات علمی و استقلال فکری دانست. سکولاریزاسیون می‌تواند آثار منفی به‌همراه داشته باشد. به عنوان مثال، بیرون آمدن از حمایت دین می‌تواند وابستگی‌های جدید پدید آورد و به تأیید «اعتقادی» قدرت‌های جدید منجر شود. در این صورت عقایدی که به‌نظر می‌رسد برطرف شده‌اند در اشکال جدیدی ظاهر می‌شوند. ایدئولوژی‌های نوین به‌نحوی رنگ و بوی مذهبی دارند و پر از لحظات دینی‌اند. در اکثر موارد مقاومت مسیحیت در مقابل نتایج سکولاریزاسیون مترادف با لغت با کل سکولاریزاسیون دانسته شده است. در مراحل بعدی کلیساهای غربی سکولاریزاسیون را درک کرده و حتی به ثمرات خوب آن نیز اعتراف نمودند.

مسیحیان مجبور به دفاع یا توجیه سکولاریزاسیون نیستند. در آغاز حملات فراوانی از سوی کلیسا علیه این عقیده اعلام می‌شد؛ یا در زمان خودمان شاهدیم که اگر سکولاریزاسیون تبدیل به ایدئولوژی شود چه معایب و اشکالاتی را به‌همراه خواهد داشت. لذا این وظیفه باقی می‌ماند که جنبه‌های مثبت سکولاریسم را تبیین کنیم.

تلاش برای دستیابی به گرایش مثبت نسبت به سکولاریزاسیون مدت‌ها به‌طول انجامید. متآله آلمانی فریدریک جوگارتن پس از جنگ جهانی دوم چنین استدلال می‌نمود که «سکولاریزاسیون» تداوم منطقی ایمان مسیحی است و زمینه را برای ارزیابی جدیدی از انسانیت و جهان فراهم می‌آورد. البته حتی در سالهای دهه ۵۰ نیز شاهد تألیفاتی، مثلاً در یک دایرةالمعارف مشهور الهیات، بدین مضمون هستیم: «مفهوم

Notes :

1. Angelika Hartmann, "Der unbekannte Islam", *Zeitwende*, 1993, p.25.
2. "Islam und Grundgesetz", *Moslemische Revue*, no. 1, 1992, pp. 10 - 15, quoting a declaration of the German branch of the Islamic World Congress, 24 September 1989.
3. Cf. Ludwig Hagemann, *Christentum: Für das Gespräch mit Muslimen*, Altenberge, CIS Verlag, 1984, p.25.
4. Bassam Tibbi, "Major Themes in the Arabic Political Literature of Islamic Revivalism, 1970 - 1985", *Islam and Christian/Muslim Relations*, 1992, p.188.
5. Hagemann. *op.Cit.*, p.25.
6. Canosa
7. Friedhelm Büttner, "Ist der Säkularismus eine Chance Für die Christen in den Staaten und Gesellschaften des Nahen Ostens?" (unpublished manuscript).
8. Hartmann, *op. cit.*, p.25.
9. "Säkularisierung", in *Evangelisches Soziallexikon*, Stuttgart, Kreuz, 7 th ed., 1980, col. 1101.



«سکولاریزاسیون» مشخص کننده روندی است که نباید اتفاق می افتاد».

به عنوان مثال موضع کلیساها در مورد آزادی مذهبی تا اواسط قرن بیستم اعلام نشده بود. شورای جهانی کلیساها در نخستین اجلاس خود در سال ۱۹۴۸ اعلامیه‌ای درباره آزادی مذهبی منتشر نمود. کلیسای کاتولیک ژم نیز متنی متضمن قبول حقوق بشر، همراه با آزادی دینی در شورای دوّم جهانی واتیکان در سال ۱۹۶۵ منتشر کرد. مفهوم مدارا، که تا آن موقع پوشیده مانده بود، مفهومی کاملاً متفاوت بود. مدارا (به جای احترام) در زمینه‌های علمی استفاده می‌شد و هرگز به معنی آزادی دانسته نمی‌شد. در پس زمینه آن مفهوم درستی قرار داشت که مانع اشتباه یا خیانت به شمار می‌رفت .

هنگامی که از خدا به عنوان خالق تمام انسان‌ها و مسیح به عنوان واسطه نجات همگان صحبت می‌شود، این به معنی پیامی برای تمام بشریت است و حرمت و مسئولیتی برای تمام افراد محسوب می‌شود. همچنین، مسیحیت مدّعی عدالت است، و در نتیجه مسیحیان هنگامی می‌توانند مدّعی تلاش برای دستیابی به حقیقت باشند که برای آزادی و در عین حال اصلاح ذات البین فعالیت نمایند.

بدین ترتیب سکولاریزاسیون تلاش کلیساهای غربی برای نیافتن راهی جهت بازگشت به سوی ریشه‌های خودشان محسوب می‌شود. یکی از این اصول را می‌توان در معرفی مسیح در نامه‌ای که پولس خطاب به فیلیپیان نوشته مشاهده نمود: مسیح «خویشتن را با قبول بردگی، از طریق تولّد در قالب یک انسان، از خودی خالی کرد. و با ظهور در قالب انسان تواضع نمود و تا مرحله مرگ به عبودیت پرداخت، حتی بر روی صلیب.» (۸ - ۷ : ۲).

سکولاریزاسیون از تحسین کردن انسان به عنوان خدا و یا موجودی معصوم پرهیز می‌کند، به محدودیت‌های عقلانیت بشری توجه دارد، به کاستی‌های نظام‌های سیاسی و اجتماعی اعتراف می‌کند و با در نظر گرفتن این کاستی‌ها به دنبال تکامل و بازنگری است و تأسیس دنیایی انسانی‌تر و اصالتاً عادلانه‌تری را در مدّ نظر قرار داده است.

\* . در اینجا روحانی به معنی کشیش است.